



۱

یکی می‌شود ایرج جنتی عطایی که آنقدر عاشق فوتبال است که دائم جمعه‌ها می‌رود امجدیه و بعد از تماشای بازی‌های تیم محبوبش «گارد» دهداری، آنقدر بازیکنانش را دوست دارد که همه‌شان را از رختکن مستقیم می‌برد خانه‌اش و خاتونش به درمان پاهای خسته و بادکرده بازیکنان مورد علاقه شاعر می‌پردازد؛ یکی هم می‌شود آقای جمالزاده که وقتی در سی اردیبهشت ماه ۱۳۲۶ از تهران به پاریس می‌پرد در فرودگاه مهرآباد به مخبر روزنامه اطلاعات می‌گوید: «به هر مجلسی وارد شدم جز اختلاس و ارتشا و احتکار نشنیدم!» آقای جمالزاده که آن روزها از طرف دولت ایران برای تکمیل «قانون کار» به تهران دعوت شده بود در سفری به مناطق کارگری خوزستان، اصفهان و شیراز، گزارش‌های مفصلی از اوضاع اقتصادی- اجتماعی کارگران ایران تهیه کرد و تمام پژوهش‌هایش را به «دفتر بین‌المللی کار» در پاریس برد که ۱۶ سالی بود در آنجا مشغول کار بود. او در این سفر با استنتاج از چندصد هزار برگه تحقیقاتی که در سازمان جهانی کار وجود داشت، کتابی تحت عنوان «ساختمان اقتصادی اجتماعی ایران امروز» به زبان فرانسه نوشته و به تهران آورده بود تا چاپش کند. نویسنده «یکی بود یکی نبود» گفته بود: «در هر کجا رفتم، در هر مجلسی وارد شدم، با هر کس هم صحبت شدم، از



محمدعلی جمالزاده

اغتشاش امور و مخصوصاً امور اقتصادی شاکی هستند؛ سه کلمه منحوس احتکار، اختلاس و ارتشا، در تمام دهان‌ها بود. ایرانیان پاک و وطن‌پرست باید یکی از اصول دین خود را به پرهیز و تنفر از اینگونه اشخاص قرار دهند، حتی دست دادن و نشست و برخاست و مجالست و مؤانست با آنها را بر خود حرام بشمارند. به آنها دختر ندهند.»

۲

یکی می‌شود شهریار بهجت تبریزی که وقتی دلش می‌خواهد مدیحه‌ای برای رئیس بانک کشاورزی سبزواری یا آقای موسوی اردبیلی بسراید تکیه می‌دهد به مخدعه‌ها و کنار سماور نیکلای یک شعر مکانیکی خوش قافیه از دهنش می‌ریزد روی کاغذ و البته شعرهای مهمش به قول خودش به تمامی الهام است؛ یکی هم می‌شود رهی معیری که همیشه به آقای تجویدی می‌گفت: «شاعر هر لحظه که اراده کند نمی‌تواند شعر خوب بسازد. شعر مثل باران است باید بر سر و روی شاعر ببارد.» آن شاعر کشیده قامت چشم‌آبی چندان در میان دلدادگانش واله و شیدا داشت که هر روز ده‌ها نامه عاشقانه به دفتر تهران‌مصور می‌رسید و او هنوز دل در گرو عشق قدیمی داشت؛ روزهایی که مخدر را ترک می‌کرد یک ترازو و یک گلوله کاموا خریده بود و گذاشته بود جلویش. هر روز هنگام رفتن سمت منقل، کمی



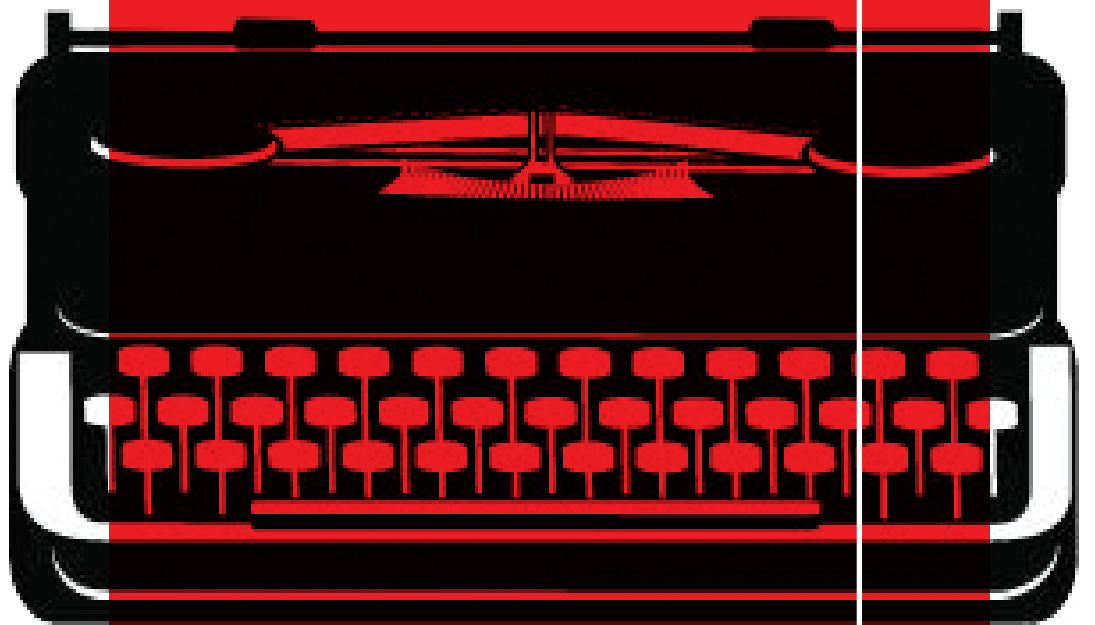
شهریار



رهی معیری

چند برش از زندگی چند شاعر
و نویسنده ایرانی از هدر رفته‌ها و هدر داده‌ها

چقدر شبیه بوف کور شده‌ای دایی!



از هزاران کسی که می‌نویسند تنها آنهایی
لقب نویسنده می‌گیرند که کلماتشان
حتی پس از مرگ کاتب، نمی‌میرد و دست
به دست تاریخ را تجربه می‌کند